

نقد و بررسی ادله‌ی فقهی عدم جواز تسعیر

عبدالله بهمن پوری^{۱*}، محمد حسن حائری^۲

^۱دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد، ^۲دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۱۰/۲۰ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۳/۱۱)

چکیده

غریزه‌ی فزون‌طلبی و زیاده‌خواهی در نهاد بشر، در شاخه‌های مختلف قابل بررسی است؛ یکی از این موارد احتکار است. این مسأله از مسایلی است که جوامع امروزی نیز شدیداً به آن مبتلا و گرفتار پیامدهای آن شده است؛ فقها مکرراً، در مورد احتکار و ناپسند بودن آن بحث کرده‌اند و غیر اخلاقی بودن آن را مسلم گرفته‌اند. چنین عمل حریصانه‌ای باید از سوی حکومت منع شود؛ البته در حدود اصول و قواعد مسلم؛ به گونه‌ای که با حق مالک و حق مردم و اجتماع همسو باشد. وظیفه‌ی حکومتی و اجتماعی حکومت می‌طلبد که محتکر را مجبور به عرضه‌ی کالا به مردم، به قیمت متعارف کند و اگر تذکر و تهدید و اجبار بر فروش، ثمربخش نبود و محتکر کماکان بر اجحاف و تعدی خود اصرار داشت، تسعیر و قیمت‌گذاری بر محتکر از وظایف حکومت خواهد بود. در جستار حاضر، به بررسی ابعاد فقهی تسعیر، با توجه به قواعد و اصول و نیز ارتکاز عرف و عقلا خواهیم پرداخت.

کلید واژه‌ها احتکار - قاعده‌ی تسلیط - قاعده‌ی لاضرر - مصلحت عامه - اجحاف.

۱- طرح مسأله

اقوال در مورد تسعیر

از آنجا که تسعیر، مخالف اصول و قواعد مسلم فقهی است، فقها برای توجه به حق مالکان اموال از یک سو و حق اجتماع و مصلحت مردم از سوی دیگر، نظرات مختلفی ارایه کرده‌اند؛ اما همه این نظرات حول دو نظر مبنایی می‌چرخد که یکی دال بر جواز تسعیر و دیگری دال بر عدم جواز تسعیر است. نظرات تفصیلی دیگری نیز مطرح است

* نویسنده مسئول: تلفن: ۰۹۱۷۳۳۶۶۹۰۴ - فاکس: ۰۷۱۲۶۲۲۹۸۰۵ - Email: Bahmanpouri10@gmail.com

که بین حالات مختلف، تفصیل قایل شده که قول صواب را با توجه به مبانی و اصول عقلایی بیان خواهیم کرد:

قول اول: قایلین به عدم جواز تسعیر به صورت مطلق

سابقه‌ی این قول به شیخ طوسی (ره) بازمی‌گردد. وی در کتاب *خلاف*، اتفاق فقها را در این مورد ادعا کرده است:

«اگر کسی با اهل بازار در قیمت‌ها مخالفت کرد و قیمت‌ها را بالا یا پایین‌تر فروخت، احدی نمی‌تواند بر او اعتراض کند و به این امر، جمیع فقها قایل شده‌اند و دلیل ما این است که آن فروشنده، مالک کالای خودش است و کسی نمی‌تواند بر او اعتراض کند؛ مگر با دلیل شرعی و در شرع دلیلی بر این امر نیست.» (طوسی، *خلاف*، ۳/۳۱۳).

شیخ در کتاب *مبسوط*، ادعای عدم خلاف کرده: «جایز نیست بر امام و نایب او که بر کالای اهل بازار، قیمت‌گذاری کند؛ چه در حال گرانی و چه در حال ارزانی؛ بلاخلاف و اگر کالا فقط نزد شخص محتکر، موجود باشد و مسلمین به آن نیاز داشته باشند، بر بیع مجبور می‌شود؛ اما بر او قیمت‌گذاری نمی‌شود.» (همو، *المبسوط*، ۲/۱۹۵).

در مورد این قول، ادعای اجماع و تواتر روایات نیز شده است: «اجبار محتکر بر فروش به یک قیمت معین جایز نیست و تعیین نرخ بر او جایز نیست؛ بلکه با همان روزی که خداوند مقدر کرده است، می‌فروشد و قول صحیح که نزد من قوت دارد، همین است؛ چرا که اجماع بر آن است و روایات در این باره تواتر دارند.» (ابن ادریس حلی، *السرائر*، ۲۱۲، آداب التجاره).

از میان فقها، محقق حلی (*شرایع الاسلام*، ۲/۲۱۲، *مختصر النافع*، ۱۲۰) و علامه حلی (*تذکره الفقها*، ۸، *قواعد الاحکام*، ۱/۱۲۲، *النهایه*، ۲/۵۱۵) و ابن زهره (*غنیة النزوع در ضمن جوامع الفقیهه*، ۵۹۰)، فاضل آبی (*کشف الرموز*، ۱/۴۵۶) و صاحب ریاض (*ریاض المسایل*، ۱/۵۴۱) بر این قول هستند.

از میان اهل سنت نیز شافعی قایل به حرمت تسعیر است (نک: ابواسحاق شیرازی، *المهذب*، ۱/۲۹۲).

در کتب مذهب حنبلی نیز این قول طرفدارانی دارد. ابن نجار حنبلی می‌گوید: «نرخ‌گذاری حرام است» (*البهوتی*، *کشف القفاح*، ۳/۱۸۷).

اکنون که نظرات قایلین به عدم جواز تسعیر را بیان کردیم، به بررسی و نقد ادله‌ی آنان خواهیم پرداخت تا از این رهگذر، بتوانیم قول صحیح را تقویت کنیم:

ادله‌ی قایلین به عدم تسعیر

۱. **قاعده‌ی سلطنت:** نظر به اهمیت مسأله‌ی اموال و مالکیت، تمام مکاتب حقوقی این قاعده را پذیرفته‌اند؛ مواد ۳۰ و ۳۱ ق. م. ایران نیز به آن اشاره کرده؛ بنای عقلا نیز آن را تایید می‌کند و حتی می‌توان آن را از قواعد نظری فطری دانست (نک: مکارم‌شیرازی، قواعد فقیه، ۲۹/۲؛ منتظری، *دراسات ولایت فقیه*، ۴۹۵/۱) فقه جامع اسلامی نیز به «مالکیت» توجه ویژه‌ای داشته و آن را علاقه‌ای محکم و استوار بین مالک و ملک می‌داند و به شدت از آن حمایت می‌کند. مالک آن چنان در فقه محترم است که حتی اگر کسی تصرف مالکانه در شی‌ای داشته باشد، متصرف، مالک شناخته شده و مزاحم با تصرف وی محکوم به اثبات خلاف است. این احترام شدید به مالکیت، با قواعدی چون «الناس مسلطون علی اموالهم» بیان می‌شود. به موجب این قاعده، مردم می‌توانند آنچه در سلطه‌ی خویش دارند، هر طور که بخواهند تصرف کنند. این قاعده، از نظر زمان و مکان اطلاق دارد؛ یعنی همان‌گونه که مردم در زمان فراوانی نعمت، حق تصرف در اموال خویش را به صورت دلبخواه دارند، در زمان اضطرار و کمبود کالا نیز این اختیار را دارند. همچنین عموماتی مانند: «لایحل مال امریء مسلم الا بطیب نفسه» و «لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجاره عن تراض» موید این قاعده است.

قایلین به عدم جواز تسعیر، به این قاعده استناد کرده‌اند: «فروشنده، مالک اموال خویش است و کسی نمی‌تواند بر او قیمت‌گذاری کند.» (نک: شیخ طوسی، *خلاف*، ۲۱۳/۳).

«قول به عدم جواز تسعیر اشبه و اظهر است؛ به جهت اصل (ممکن است منظور از اصل، تسلط مردم بر اموالشان باشد).» (فاضل آبی، *کشف الرموز*، ۴۵۱/۱).

«صحیح‌ترین اقوال این است که تسعیر، مطلقاً جایز نیست؛ به جهت رعایت حق مردم و تصرف نکردن در اموال مردم» (علامه حلی، *تذکره الفقهاء*، ۵۸۵/۱) «اصل، تحریم تصرف مال غیر بدون رضایت و اذن او است» (علامه حلی، *منتهی المطلب*، ۱۰۰۸/۲).

«تسعیر، انتزاع مال مسلمان بدون رضایت او است که در قرآن و حدیث تحریم شده است (نکت *النهایه ضمن جوامع فقهیه*، ۱۱/۳).» به اطلاق اخبار دال بر عدم تسعیر، عمل کنیم در تاکید خبر «الناس مسلطون علی اموالهم.» (محقق خویی، *مصباح الفقاهه*، ۵۰۰/۵؛ *حدائق*، ۶۴/۱۸؛ *جامع المقاصد*، ۴۲/۴).

نقد: چنانچه می‌بینیم، فقها برای عدم جواز تسعیر، به قاعده‌ی سلطنت استناد کرده‌اند و این قاعده نیز قاعده‌ی مطلقه‌ی است و اطلاقش هر زمان و مکانی را در برمی‌گیرد؛ اما پاسخ این دلیل را با استدلال امام خمینی (ره) بیان می‌کنیم؛ حضرت

امام، همانند دیگر فقیهان، قاعده‌ی سلطنت را از قواعد و احکام اولیه می‌داند. اما در این مقام که عدم تسعیر موجب ضرر و زیان بر مسلمین می‌شود، قاعده‌ی «لاضرر و لااضرار» را حاکم بر قاعده‌ی سلطنت می‌دانند. به عقیده‌ی ایشان، قاعده‌ی لاضرر همیشه دایره‌ی قاعده‌ی تسلیط را محدود می‌کند (نک: خمینی، رسایل، ۶۳/۱).

دیگر فقیهان نیز به «قاعده‌ی نفی ضرر» در این مورد استناد کرده‌اند (شهید ثانی، شرح لمعه، ۲۹۹/۳؛ محقق اردبیلی، ۲۴/۸).

با توجه به آنچه بیان شد، در می‌یابیم که قاعده‌ی اولیه، همان قاعده‌ی سلطنت است که حکم اولی در این زمینه می‌باشد و این حکم استوار و محکم است اما تسعیر حکمی حکومتی بوده و فرق حکم حکومتی و حکم اولی این است که در حکم حکومتی، مصالح و مفساد بر محور اجتماع و عموم می‌چرخد؛ اما مصالح و مفساد در احکام اولیه، بر مدار شخص مکلف می‌چرخد. از طرف دیگر، ملاک در وجود و عدم وجود مصالح و مفساد در احکام اولی به تشخیص شارع مقدس است؛ اما در حکم حکومتی، ملاک در وجود و عدم مصلحت و مفسده، تشخیص حاکم و ولی فقیه است.

بدیهی است حکم حکومتی بر همگان حتی سایر مجتهدان نیز لازم‌الاتباع است (امام خمینی، کتاب البیع، ۴۶۶/۲؛ شهید صدر، فتاوی‌الواضح، ۱۱۶/۱).

پس اگر تسعیر به عنوان حکمی حکومتی پذیرفته شد، لازم‌الاتباع است. در همین زمینه حضرت علی (ع) نیز حکم حکومتی صادر کردند و در نامه‌ای به مالک اشتر فرمودند: «باید خرید و فروش آسان و براساس میزان عدل و با نرخ رایج باشد تا به فروشنده و خریدار اجحاف نشود» (نهج البلاغه، محمد عبده، ۱۱۰/۳).

در ادله‌ی جواز تسعیر می‌بینیم که مردم، نیازمند و مضطر به کالایی شده‌اند که در مالکیت شخص معین است؛ بنابراین، ادله‌ی رفع اضطرار، مانند آیات مربوط به مأكولات محرم (بقره/۱۷۳، مائده/۳۱، انعام/۱۱۹، حج/۷۸) نیز بر صحت مدعای ما صحه می‌گذارند. در این آیات می‌بینیم که به شخص مضطر و محتاج اجازه داده شده که از محرمات تناول کند. با تنفیص مناط، می‌توان نتیجه را در مورد تسعیر کالایی که مردم به آن نیاز دارند تسری داد؛ حتی می‌توان به دلیل اولویت قایل شد؛ چرا که در آنجا اجازه‌ی خوردن از میته‌ی حرام داده شد، حال آنکه در اینجا خرید کالای محکوم به قیمت متعارف یا نزدیک به متعارف است که ثمن هم به مالک آن می‌رسد. نهایتاً باید گفت که تسلیط حامی حق فرد است و لاضرر حامی حق جامعه و در تعارض این دو، مصلحت

جمعی مقدم است. این مطلب را استاد مطهری چه زیبا بیان می‌کند: «از جمله موارد تراحم مواردی است که مصلحت فرد با مصلحت جامعه تراحم پیدا می‌کند. خیلی واضح است. برای اسلام همه‌ی افراد علی‌السویه است؛ ولی وقتی که پای مصلحت یک فرد در میان است یا مصلحت جمع، بدیهی آن است که آن جمع همین فرد است به علاوه هزارها یا میلیون‌ها افراد دیگر. یعنی مصلحت فرد در آنجا هزارها یا میلیون‌ها برابر شده است. در اینجا فرد را فدای جمع می‌کند» (مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ۲۱).

۲. اجماع: قایلین به عدم جواز تسعیر، به اجماع و عدم خلاف تصریح کرده‌اند؛ چنانکه شیخ طوسی گفته: «بر عدم جواز تسعیر، جمیع فقها قایل شده‌اند.» (طوسی، خلاف، ۲۱۳/۳).

و در مبسوط فرموده: «قیمت‌گذاری برای امام یا نایب او جایز نیست، بلاخلاف» (مبسوط، ۱۹۵/۲) ابن ادریس نیز همان‌گونه که گذشت، قایل به اجماع شده است (نک: ابن ادریس، سرائر، ۲۳۹/۲). علامه حلی نیز با عبارت «عدم جواز عندنا» اشاره به اجماع دارد (حلی، تذکره، ۵۸۵/۱) مفتاح‌الکرامه نیز رای به عدم جواز تسعیر را اجماعی دانسته است (محقق کرکی، ۱۰۹/۴).

نقد: اولاً چنین اجماعی، از نظر اصولی، فاقد اعتبار و حجیت است؛ چرا که فقیهان صراحتاً به قواعد و آیات و روایات استناد کرده‌اند؛ در نتیجه چنین اجماعی مدرکی و فاقد حجیت می‌باشد.

ثانیاً در مسأله‌ای که این چنین، اختلاف نظر وجود دارد، تا جائیکه قبل از شیخ طوسی (ره) کسانی مانند شیخ مفید (ره) و پس از ایشان نیز فقیهانی نظر مخالف داده‌اند، چگونه می‌توان قایل به اجماع و عدم خلاف شد؟ این نکته از نظر برخی فقیهان مخفی نمانده است؛ چنانکه در کشف‌الرموز آمده: «در مورد عدم جواز تسعیر، به اجماع نیز توسل شده است؛ اما با وجود قول خلاف در این قضیه، تحقق اجماع ضعیف است» (فاضل‌آبی، کشف‌الرموز، ۴۵۶/۱).

۳. روایات خاص این باب

الف) حدیث مرسل شیخ صدوق: عده‌ای خدمت رسول خدا (ص) رسیدند و گفتند: چه خوب است برای ما تسعیر کنی؛ چون قیمت‌ها بالا و پایین می‌شود. پیامبر (ص) فرمودند: من دوست ندارم که خداوند را ملاقات کنم با بدعت و کاری که در مورد آن به من دستوری نداده، بگذارید بندگان خدا از یکدیگر روزی ببرند (صدوق، من لایحضره الفقیه، ۸/۲، توحید، ۳۹۷).

ب) در زمان رسول خدا (ص)، قیمت‌ها گران شد، به ایشان عرض کردند: کاش قیمت گذاری می‌کردید. رسول خدا فرمودند: امید است در حالی از شما جدا شوم که احدی از شما بر من مظلّمه‌ای نداشته باشد و ظلمی بر او نکرده باشم (/بن ماجه، کتاب تجارات، ۷۴۲/۲).

ج) مردم خدمت رسول خدا (ص) عرض کردند: ای رسول خدا قیمت‌ها گران شده، تسعیر فرمایید؛ رسول خدا فرمودند: خداوند نرخ‌گذارِ قابضِ باسط است. امیدوارم با خدا ملاقات کنم در حالی که هیچ کس از شما مظلّمه‌ای در جان و مال خویش از من مطالبه نکند (همان ۷۴۳/۲).

روایات دیگری از این دست ذکر شده است که برخی فقها با تکیه بر این روایات و اخبار، بر عدم مشروعیت نرخ‌گذاری استدلال کرده‌اند. از جمله شیخ طوسی در خلاف (۲۱۳/۳) و ابن ادریس در سرائر (۲۳۹/۲) و علامه در تذکره (۵۸۵/۱). برای مثال محقق خوئی گفته: تسعیر بر محتکر جایز نیست؛ چرا که در برخی روایات آمده که پیامبر فرمودند: تسعیر به دست خداوند است (مصباح الفقاهه، ۵۰۰/۵).

د) از جمله روایات اصلی که به آن استدلال شده، روایت موثقه‌ی غیاث بن ابراهیم از امام صادق (ع) است:

«پیامبر (ص) با محتکرین برخورد کرد؛ دستور داد که کالاهای آنها را بیرون بیاورند و در میان بازار عرضه کنند تا در منظر همگان باشد؛ به پیامبر گفتند: چه خوب بود قیمت‌گذاری می‌کردی. حضرت عصبانی شدند؛ به طوری که آثار خشم در چهره ایشان پیدا شد و فرمودند: من قیمت‌گذاری کنم؟ قیمت به دست خداست او بالا می‌برد و پایین می‌آورد» (صدوق، التوحید، ۳۸۸).

استدلال قایلان به عدم جواز تسعیر بدین‌گونه است که پیامبر (ص)، تسعیر را بدعت و ظلم معرفی کردند و همه می‌دانیم که بدعت و ظلم حرام است عقلاً و شرعاً؛ پس تسعیر نیز حرام است. تقریباً همه قایلین به عدم جواز تسعیر، به این روایات تمسک کرده‌اند؛ مثلاً علامه می‌گوید: «امام (ع) تسعیر را به ظلم تعلیل کرد که دالّ بر این است که او حق این کار را ندارد» (حلی، منتهی‌المطلب، ۱۰۰۸/۲).

نقد روایات: این روایات، برخی اجمال دارند و برخی سندشان تمام نیست (مصطفی خمینی، مستند تحریر الوسیله، ۴۸۳/۱) و برخی نیز مرسله هستند.

نیز تعلیل به ظلم در روایات تمام نیست. چرا که تسعیر انواعی دارد: نوعی از آن ظلم و حرام است و نوعی از آن عدل و جایز است؛ پس اگر متضمن ظلم بر مردم و اکراه

کردن آنها به غیر حق بر بیع و به ثمنی که راضی نیستند، باشد یا آنها را از آنچه که خداوند بر آنها مباح کرده است، منع کند، در این دو صورت حرام و ظلم است. اما اگر متضمن عدل بین مردم باشد؛ مانند اجبار آنها به معاوضه به ثمن‌المثل یا منع از اخذ زیاده بر عوض‌المثل؛ در این صورت تسعیر جایز، بلکه واجب است و تسعیر در چنین حالتی که مردم نیاز به کالا دارند، الزام به عدلی است که خداوند به آن الزام کرده است (نووی، *المجموع*، ۲۹/۳) و روایات منع از تسعیر ناظر به موردی است که مشکل مزبور به صرف جلوگیری از احتکار و عرضه متاع و فزونی آن در بازار، حل می‌شود و غالباً نوبت به قیمت‌گذاری هم نمی‌رسد.

حضرت امام خمینی (ره) با استدلالی کامل بر استدلال بر روایات مناقشه می‌کنند؛ ایشان در این باره می‌نویسند: مقصود اصحاب از سعر در این روایات این بود که پیامبر (ص) به سعر غیرمتعارف قیمت‌گذاری کند که پیامبر (ص) جواب دادند که قیمت‌ها به دست خداست و قیمتی که با خداوند است، قیمت متعارف است؛ نه آن قیمتی که اجحاف بر بایع و بر مردم باشد و از روایات جز این مفهوم، به دست نمی‌آید (کتاب *البیع*، ۴۱۶/۳).

با این بیان، حضرت امام (ره) پایه‌ی استدلال کسانی که به روایات استناد کرده و تسعیر را ظلم و بدعت دانسته‌اند، درهم می‌شکند؛ چرا که روایات، آن تسعیری را بدعت و ظلم می‌داند که غیر متعارف باشد و گرنه تسعیر متعارف در مواردی که ضرر و زیان بر عموم باشد، جایز و بلکه واجب است. شیخ صدوق در کتاب *التوحید* بیان داشته است: «آن گرانی و ارزانی که محصول فراوانی و کمیابی عادی کالا است، از جانب خداوند عزوجل است و رضا به این پدیده و تسلیم شدن به آن واجب است و آن گرانی و ارزانی که معلول کمیابی و فراوانی طبیعی کالا نیست و بدون خواست مردم پدید می‌آید یا یک سودجو (محتکر) سبب آن می‌شود، چنین نوسانی از خدا نیست (صدوق، *التوحید*، ۲۸۹).»
 نهایتاً راجع به روایات می‌توان گفت این اخبار برخی آحاد و برخی مرسل و برخی ضعیف و یا مجمل هستند که در کل می‌توان آنها را خبر واحد نامید؛ بنابراین ادعای تواتر که از سوی ابن ادریس (سراثر، ۲۱۲) شده است، وجهی ندارد؛ چرا که شرایط تواتر موجود نیست. صاحب جواهر نیز اطلاق روایات را ضعیف دانسته و می‌گوید: قول بر عدم جواز تسعیر به خاطر اطلاق روایات واضح الضعف است؛ چرا که اطلاق روایات را باید با این امر که اگر تسعیر نباشد فایده اجبار محتکر به بیع از بین می‌رود، تقیید زد (جوهر، ۴۸۵/۲۲).

۴. تسعیر، حکمی بدون دلیل شرعی است؛ از جمله دلایلی که بر عدم جواز تسعیر ارائه شده، این است که اثبات تسعیر، حکمی شرعی است و حکم شرعی، نیاز به دلیل دارد؛ یعنی دلیل شرعی بر اثبات تسعیر نداریم (ابن ادریس حلی، *السرائر*، ۲/۲۳۹؛ فاضل آبی، *کشف الرموز*، ۱/۴۵۶).

نقد: دلیل فوق‌الذکر، تسعیر را بدون دلیل شرعی می‌داند؛ اما با توجه به آنچه که گفتیم، تسعیر در این جا بدون دلیل نیست؛ چرا که محتکر با عمل خود موجب ضرر در میان اجتماع می‌گردد و چه ضرری بالاتر از این که افراد زیادی را شامل شود؟ بدین‌گونه مصلحت عامه را باید در نظر گرفت و این مصلحت بر مصلحت فردی مقدم است و به موجب قاعده لاضرر چنین ضرری منهی است. بدین‌گونه که قاعده‌ی لاضرر، سلطنت مالک را بر مال خود در حد رفع ضرر سلب می‌کند و در نتیجه، مساله‌ی نرخ‌گذاری خارج از سلطنت مالک است و داخل در سلطنت حاکم شرعی می‌باشد که ولایت خود را از طریق نرخ‌گذاری عادلانه و به اندازه‌ی توان خرید مردم اعمال کند. چنانکه حضرت علی (ع) به مالک اشتر فرمودند: «گرانفروش، زیانی است برای همه مردم و عیب است بر والیان؛ پس از احتکار منع کن که رسول خدا از آن منع کرد و باید خرید و فروش آسان صورت گیرد ... با نرخ‌های رایج بازار.» (حضرت علی (ع)، *نهج البلاغه*).

ممکن است اشکال شود که قاعده‌ی لاضرر تنها نفی حکم می‌کند و صلاحیت اثبات حکم ندارد؛ اما در پاسخ می‌گوییم در زمانی که دفع ضرر منحصر در ثبوت آن حکم باشد یعنی رفع ضرر فقط با ثبوت حکم باشد، حکم به ثبوت می‌کنیم (*عوائد الایام*، نراقی، قاعده‌ی لاضرر، ۲۰).

قول دوم: ادله‌ی قایلین به جواز تسعیر به صورت مطلق

در میان فقها، برخی قایل به جواز تسعیر، به شکل مطلق شده‌اند؛ از جمله شیخ مفید در مقنعه، وی در این باره می‌نویسد: «حاکم می‌تواند مطابق صلاحدید خود کالا را نرخ‌گذاری کند و نرخ‌گذاری حاکم نباید مایه‌ی زیان صاحب مال شود.» (*المقنعه*، ۶۱۶) همین قول از سلار دیلمی نیز منقول است (*المراسم*، ۱۸۳). علامه حلی این قول را به مالک بن انس نسبت داده است؛ مالک می‌گوید: «امام می‌تواند بر مبنای نرخ متداول در شهر قیمت‌گذاری کند» (*المنتهی المطلب*).

قایلان به این قول، دلیلی بر قولشان ذکر نکرده‌اند؛ اما آنچه که می‌توان استدلال کرد این است که شاید نظر به مصلحت عامه و دفع ضرر جمعی داشته‌اند که مطلقاً حکم به

جواز تسعیر چه در صورت گرانی و چه در صورت ارزانی کالا کرده‌اند.

نقد: این قول مخالف با قواعد و احکام اولیه، مانند قاعده‌ی سلطنت است چرا که در موارد خلاف اصل باید در حد مجاز از اصل خارج شد و در این مساله بهتر این است که ابتدا حاکم محتکر را به فروش مجبور کند و در مراحل بعد در صورت لزوم تسعیر کند.

علاوه بر این دو قول، اقوال تفصیلی دیگری نیز مطرح شده است که به بیان آنها نیز می‌پردازیم:

۱. تسعیر دائر مدار اجحاف؛ جواز تسعیر در صورتی که محتکر اجحاف کند و عدم جواز در صورت عدم اجحاف: این قول نیز طرفداران زیادی در میان فقیهان دارد؛ از جمله صاحب حدائق می‌گوید: دلیل ما بر عدم تسعیر، روایت است و دلیل ما بر جواز تسعیر، در هنگامی که اجحاف کند، حدیث لاضرر است (۶۴/۱۸) محقق کرکی در این باره می‌گوید: «قول اصح، عدم تسعیر است؛ مگر در صورتی که محتکر اجحاف کند یا از تعیین ثمن امتناع کند» (محقق کرکی، جامع المقاصد، ۴۲/۴). شهید ثانی نیز گفته: «محتکر اگر اجحاف کند بر او تسعیر می‌شود به جهت قاعده‌ی لاضرر و گرنه تسعیر نمی‌شود» (شهید ثانی، الروضه البهیة، ۲۹۹/۳).

البته شهید ثانی در ادامه، از این نظر عدول کرده و در صورت اجحاف محتکر، حکم به تنزیل قیمت می‌کند؛ نه تسعیر. دیگران چون فاضل مقداد (التنقیح الرائع، ۴۲/۲؛ ابن حمزه، الوسیله، ۲۶۰). و همچنین حنفیان (بدایع الصنائع، ۱۲۹/۵، المجموع، ۱۳، ۴۱) بر این نظرند.

می‌بینیم که استدلال قایلان به این قول آن است که تجاوز در قیمت و اجحاف، موجب ضرر به مردم است و شارع مقدس آن را حرام کرده است؛ پس مشمول ضرر منهی می‌شود.

اشکال این قول آن است که پس از اینکه محتکر اجحاف کرد، بلافاصله از اصل تسلیط فاصله گرفته و وارد حریم خصوصی مالک می‌شود؛ اما چنانکه گفتیم، باید به میزان لزوم و ضرورت از اصل فاصله گرفت و پس از اجحاف محتکر، حاکم باید طریق تأمین عدالت را اجرا کند که در ذیل قول پنجم به آن اشاره می‌کنیم.

۲. امر به تنزیل قیمت؛ یعنی عدم جواز نرخ گذاری مگر در صورتی که اجحاف کند و اگر اجحاف کرد، بر او تسعیر نمی‌شود؛ بلکه امر به تنزیل قیمت می‌شود. طبق این قول، اگر محتکر زیاده طلبی کرد، او را به تخفیف نرخ در حد توان خرید مردم امر می‌کنند؛ گرچه این شیوه نیز خود نوعی نرخ گذاری است؛ اما تفاوتش با تفصیل قبلی این است که در این شیوه، کالا در نرخ معینی منحصر نمی‌شود (شهید ثانی، الروضه البهیة، ۲۹۹/۳) و محقق نراقی (مستند الشیعه، ۵۲/۱۴) و صاحب جواهر (۴۸۵/۲۲) بر همین رأی هستند.

محقق خوانساری چنین می‌گوید: «برخی مانند فاضل میسی و شهید ثانی گفته‌اند محتکر، امر می‌شود به تنزیل قیمت؛ به جهت جمع بین نهی از تسعیر و نفی ضرر و این قول اقرب است» (جامع‌المدارک، ۱۴۲/۳).

نقد: اشکال این قول آن است که امر به تنزیل قیمت، به تنهایی راهگشا نیست و محتکر را از عمل پلیدش باز نمی‌دارد. چرا که این قول، ضابطه ندارد و میزان پایین آوردن قیمت تا حد توان خرید مردم مشخص نیست و در این موارد، اگر به محتکرین اجازه داده شود به هر قیمتی که می‌خواهند بفروشند، این ظلمی است بر مردم و تسعیر در این موارد واجب است بلانزاع (نووی، المجموع، ۲۹/۳) و به گفته‌ی محقق اردبیلی، فروش باید ثمن غیر اجحافی و مقدور مردم باشد (نک: محقق اردبیلی، مجمع‌الفایده، ۲۴/۸).

قول پنجم، نظر امام خمینی (ره)

از آنچه گفتیم، مشخص می‌شود که تسعیر در زمان احتکار، نباید بی ضابطه و بازرسی باشد؛ همان طور که جایز نیست در همه‌ی حالات نرخ گذاری کرد؛ بلکه واجب است که همه‌ی نرخ‌ها زیر نظر حکومت و حاکم شرع باشد.

در این مساله، دو مبنای اساسی وجود دارد. مبنای اول همان «قاعدگی تسلیط» است که بسیار محکم و قوی است و نباید به مالکیت خصوصی دیگران تجاوز کرد. مبنای دوم «قاعدگی لاضرر» است که مطابق آن ضرر منهی است؛ خصوصاً اگر ضرر به جمع و گروه متوجه باشد. حال با توجه به این سخن، می‌بینیم که چهار قول قبلی مبتلا به اشکال است؛ بنابراین باید قایل به نظری شد که با اصل تسلیط سازگار باشد و هم با محتوای قاعدگی لاضرر هم خوانی داشته باشد. این جاست که به ژرف اندیشی و عمق نگاه حضرت امام خمینی به این مساله می‌رسیم. ایشان فرموده‌اند:

«تسعیر ابتدائاً جایز نیست؛ بلکه اگر اجحاف کرد، بر تنزیل قیمت مجبور می‌شود والا حاکم او را ملزم می‌کند به قیمت بلد یا به قیمتی که مصلحت می‌بیند. عدم تسعیر، ممکن است منتهی شود به بقای احتکار؛ چرا که ممکن است محتکر به قصد فرار از فروش، قیمتی را بیان کند که کسی قادر به خرید آن نباشد؛ پس اشکالی ندارد که امثال این موارد، به حاکم و والی ارجاع شود» (کتاب‌البیع، ۴۱۶/۳).

در نظریه‌ی امام (ره) می‌بینیم که با جمله‌ی «تسعیر ابتدائاً جایز نیست» ایشان جایگاه اصل اولی تسلیط را حفظ کرده‌اند و سپس با جمله‌ی «اگر اجحاف کرد بر تنزیل قیمت مجبور می‌شود» کماکان اصل اولی تسلیط را حفظ کرده و فقط قدر متیقن از آن

را که حالت اجحاف باشد، خارج کرده است و قیمت را کماکان به مالک سپرده است و در مرحله‌ی آخر با عبارت «والا حاکم او را ملزم می‌کند به قیمت بلد» کاملاً به مفاد لاضرر قایل شده‌اند؛ یعنی اگر مرحله‌ی قبلی یعنی تنزل به قیمت متعارف انجام نشد، آنگاه یا والی به قیمت متعارف شهر یا قیمتی که مصلحت می‌بیند، اقدام می‌کند. از آنچه گفتیم، اهمیت این موضوع بیشتر آشکار می‌شود که فقیه در مقام اعمال نظر در مسایل مهم اقتصادی و سیاسی جامعه و استنباط احکام مربوط به آن، باید به موضوع مالکیت خصوصی و صیانت از آن در شرع مقدس اسلام توجه تام داشته باشد. از طرفی همان‌گونه که مالکیت خصوصی در اسلام احترام دارد، اگر با مصالح واقعی جامعه‌ی سیاسی و اقتصادی در تعارض بود، باید محدود شود و این جاست که فقیه باید تمام اطراف مساله را بررسی کند و بهترین و مناسب‌ترین حکم را صادر نماید.

نتیجه

احتکار عملی مذموم و ناپسند است که در صورت عدم برخورد قانونی با آن، بنیاد جامعه را سست می‌گرداند. مساله تسعیر، از مواردی است که شرع مقدس، حکمی ثابت برای آن جعل نفرموده است؛ در این موارد، باید از اصول و قواعد کلی شرع، حکم قضیه را به دست آورد. فقها با توجه به مبانی خود، در این قضیه، نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند؛ چنانچه برخی، اصل اولیه سلطنت را مقدم کرده و تسعیر را جایز ندانستند؛ اما با توجه به این که مصلحت عامه در این جا از قول به جواز تسعیر حمایت می‌کند، جواز تسعیر را با مبنای حضرت امام (ره)، مقبول و موجه دانستیم. بدیهی است که چنین حکمی، حکومتی بوده و بر همگان، از جمله مجتهدین نیز لازم‌الاتباع است.

حاکم به دو صورت می‌تواند تسعیر کند؛ یا با زور و اجبار یا با جلب رضایت مالک. به مقتضای قواعد اولیه، تا جایی که امکان دارد، باید رضایت مالک جلب شود و ما از قواعد اولیه، فقط در مواردی که مصلحت عامه اقتضا کند و راه دیگری نباشد، عدول می‌کنیم و در سایر موارد بر همان اصول اولیه باقی می‌مانیم؛ چنانکه نظریه حضرت امام خمینی این ویژگی را داشت.

در جامعه‌ی امروز، به دلیل حساس‌تر و دقیق‌تر شدن نظام بازار و عرصه‌های تولید و مصرف، دولت به نمایندگی از حاکم اسلامی، باید بتواند روابط بین مالک، کالا و مصرف کننده را تنظیم و تدقیق کند؛ به گونه‌ای که به حریم مالکیت خصوصی افراد صدمه‌ای

وارد نیاید و از طرف دیگر عموم مردم خصوصاً فقرا و نیازمندان، اسیر گرانفروشی و حربه برخی زیاده خواهان نگردند؛ چرا که اگر اقتصاد جامعه، بیمار شود و خطرات مالی متوجه جامعه گردد، اساس و بنیان حکومت اسلامی متزلزل گردیده و امور مالی که پایه فعالیت‌های اقشار یک جامعه است توان برطرف کردن نیازهای مردم را نخواهد داشت. این‌ها همه مسایلی است که به جواز تسعیر، در حالت زیاده خواهی محتکرین، صحه می‌گذارد و دست حاکم را در مقدم کردن مصالح عموم مردم، بر خودخواهی برخی مالکان، بازمی‌گذارد.

در پایان، متذکر می‌شویم که نتیجه‌ی به دست آمده از این جستار را می‌توان علاوه بر اموال به اعمال نیز تسری داد. بدین نحو که اگر مردم احتیاج به ارباب صناعات و صاحبان فنون داشتند؛ مانند احتیاج به کشاورزان و صنعتگران و ...، ارباب صناعات مجبور به آن کار می‌شوند به اجرت المثل و این تسعیر در اعمال است.

فهرست منابع

۱. ابن حمزه طوسی، ابی جعفر محمد بن علی، *الوسیله الی نیل الفضیله*، مکتبه السید المرعشی، چاپ اول، قم، ۱۴۰۸ ه. ق؛
۲. ابن ادریس حلی، ابی جعفر محمد بن منصور، *السرائر*، جامعه مدرسین قم، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۷ ه. ق؛
۳. ابن زهره، حمزه بن علی، *غنیة النزوع*، موسسه الامام الصادق، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه. ق؛
۴. البهوتی، منصور بن یونس، *کشف القناع*، ناشر محمد علی بیضون، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق؛
۵. خمینی، (امام)، *روح الله، کتاب البیع*، موسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۰ ه. ق؛
۶. خمینی، مصطفی، *مستند التحریر الوسیله*، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق؛
۷. خوبی، ابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، ناشر وجدانی، چاپ سوم، ۱۳۷۱؛
۸. سلار دیلمی، شیخ ابی یعلی حمزه بن عبدالعزیز، *المراسم العلویه*، المعاونه الثقافیه للمجمع العالمی لاهل البیت (ع)، قم، ۱۴۱۴ ه. ق؛
۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة*، انتشارات داوری، چاپ اول، قم، ۱۴۱۰ ه. ق؛
۱۰. شیخ صدوق، ابی جعفر محمد علی بن حسین بن بابویه قمی، *توحید*، جماعه المدرسین، قم، ۱۳۸۷ ه. ق؛
۱۱. همو، *من لا یحضره الفقیه*، جامعه مدرسین قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه. ق؛

۱۲. شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، *الخلاف*، موسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ.ق؛
۱۳. همو، *المبسوط فی فقه الامامیه*، مکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ هـ.ق؛
۱۴. شیخ مفید، محمد بن محمد النعمان بن معلم، *المقنعه*، جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۰ هـ.ق؛
۱۵. طباطبائی، سید علی، *ریاض المسائل*، موسسه ال البيت (ع)، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق؛
۱۶. علامه حلی، ابی منصور حسن بن یوسف بن مطهر، *قواعد الاحکام*، موسسه نشر اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق؛
۱۷. همو، *تذکره الاحکام*، موسسه ال البيت (ع)، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ هـ.ق؛
۱۸. همو، *نهایه الاحکام*، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ هـ.ق؛
۱۹. همو، *منتهی المطلب*، ناشر حاج احمد، تبریز، ۱۳۳۳؛
۲۰. فاضل ابی، زین الدین ابی علی، *کشف الرموز*، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.ق؛
۲۱. کاشانی، ابوبکر، *بدایع الصنایع*، مکتبه الحبیبیه، پاکستان، ۱۴۰۹ هـ.ق؛
۲۲. محقق اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائده و البرهان*، جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۳ هـ.ق؛
۲۳. محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، *شرایع الاسلام*، نشر استقلال، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۹ هـ.ق؛
۲۴. همو، *المختصر النافع*، موسسه بعثه، تهران، ۱۴۱۰ هـ.ق؛
۲۵. محقق کرکی، شیخ علی بن الحسین، *جامع المقاصد*، موسسه آل البيت لاحیا التراث، چاپ اول، قم، ۱۴۰۸ هـ.ق؛
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، *القواعد الفقهیه*، مدرسه الامام الامیر المومنین (ع)، چاپ سوم، ۱۴۱۱ هـ.ق؛
۲۷. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷؛
۲۸. نراقی، مولا احمد، *عواعد الايام*، مکتبه البصیرتی، چاپ سوم، قم، ۱۴۰۸ هـ.ق؛
۲۹. همو، *مستند الشیعه*، موسسه ال ابیت (ع)، لاحیا التراث، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ هـ.ق؛
۳۰. نووی، محی الدین، *المجموع فی شرح المذهب*، دارالفکر، قم، بی تا.

